بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
نام آشنای علم و ادب و فرهنگ
۱۳۲۸

خاطراتی از پدرم

دبیرکل حزب‌الله لبنان و سیّد شهیدان امت رضوان‌الله علیه

سیدمحمدمهدی حسن نصرالله
ترجمهٔ بشری صاحبی

نام کتاب: خاطراتی از پدرم
(دبیرکل حزب‌الله لبنان و سید شهیدان امت رضوان‌الله علیه)
نویسنده: سیدمحمدمهدی حسن نصرالله
مترجم: بشری صاحبی
مدیریت هنری: آژانس خانه ایده | محمدحسین مؤیدی
نوبت چاپ: دوم ۱۴۰۵
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
ناظر چاپ: محمد صادق زارع
دفتر مرکزی: تهران | خیابان جمهوری اسلامی | تقاطع خیابان سعدی | پلاک ۲
شماره تماس: ۲-۳۳۹۰۰۷۵۱-۰۲۱
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸
نشانی اینترنتی: amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco

سرشناسه: نصرالله، سیدمحمدمهدی، ۲۰۰۱ - م.
عنوان قراردادی: ذکریاتی مع ابی سماحة سید شهداءالامة. فارسی
عنوان و نام پدیدآور: خاطراتی از پدرم: دبیرکل حزب‌الله لبنان و سید شهیدان امت رضوان‌الله علیه/ سیدمحمدمهدی حسن نصرالله؛ ترجمهٔ بشری صاحبی.
مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۴۰۵.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۲۶۱۳-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: چاپ دوم، ۱۴۰۵
عنوان دیگر: دبیرکل حزب‌الله لبنان و سید شهیدان امت رضوان‌الله علیه.
موضوع: نصرالله، سیدحسن، ۱۹۵۹-۲۰۲۴م. - خاطرات، Nasr Allah, Hasan, ۲۰۲۴ - Diaries - ۱۹۵۹
موضوع: نصرالله، سیدحسن، ۱۹۵۹-۲۰۲۴م. - سرگذشتنامه، Nasr Allah, Hasan, ۲۰۲۴ - ۱۹۵۹ - Biography
شناسه افزوده: صاحبی، بشری، ۱۳۷۱-، مترجم
رده‌بندی کنگره: DS۸۷/۲
رده‌بندی دیویی: ۹۵۶/۹۲۰۴۴۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۵۳۷۲۴۵

تقدیم به کسی که در جانمان عزتی زوال‌ناپذیر پروراند و با شرافت خویش، سرافرازمان کرد و روزگارمان را، به بندرگاه کرامت بدل ساخت.
به کسی که به‌خاطر محافظت از ما، در قلب خطر بودن را برگزید. و از جان و توانش به ما بخشید؛ و فرزندش و پارهٔ تنش[۱] را قربانی راه حق ساخت.
تقدیم به او که برای من راهنما و مشاور و مشعل هدایت بود و در همه‌وقت و همه‌حال راه را نشانم می‌داد.
با احترام

تقدیم به او که در اعماق وجودم خانه دارد و با هر نفس و هر تپش قلب در وجودم جریان پیدا می‌کند.
به او که جان من است و همواره در کنار خود احساسش می‌کنم.
به پدرم، دبیرکل محترم حزب‌الله لبنان، سید شهیدان امت و بندهٔ صالح خداوند، حضرت آیت‌الله سیدحسن نصرالله رضوان‌الله علیه

۱. پسر بزرگ سیدحسن نصرالله، «سید هادی» که سال‌ها پیش شهید شد.

فهرست

- مقدمهٔ مترجم ۱۱
- مقدمهٔ نویسنده ۱۵
- قسمت اول: شنیده‌ها؛ آنچه از پدر شنیده‌ام ۱۷
- در باب ایمان و اعتقادات ۱۹

عدل الهی /۱۹/ غلو /۲۰/ تعقیبات نماز /۲۱/ امام حسنی بودن /۲۳/ عمل به توصیه‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام /۲۳/

- در باب اخلاق ۲۵

تغییر حالات چهره /۲۵/ اعتدال و میانه‌روی /۲۶/ علاقه‌مندان را از خود مران! /۲۸/ مدارا با مردم /۲۹/ همواره به یاد خدا بودن /۳۱/ نیت روح عمل است /۳۱/ قدرشناسی و قدردانی /۳۲/ دقت در احکام شرعی /۳۳/ علاقه‌اش به مظلومان /۳۴/ پایبندی به قوانین /۳۵/ نمی‌دانم /۳۶/

- در باب خانواده ۳۷

آزادی عمل /۳۷/ خدا که باشد ترسی نیست /۳۸/ بیدارش نکن! /۳۹/ تنها سؤال بی‌پاسخ من /۴۰/ عشقی سرشار /۴۱/ اطمینان بعد از زیارت /۴۲/ جملهٔ مخفی

نامه /۴۲/ من برای تو ترجمه می‌کنم، تو برای من ترجمه کن! /۴۴/ پیشی‌گیرندگان در ارادت به پدر /۴۴/

در باب راهنمایی و نصیحت ۴۷

راهنمایی /۴۷/ چگونگی تحصیل /۴۸/ اولین حامی /۵۱/ همه یک نور هستند /۵۴/ کیفیت مطالعه /۵۴/ برای داشتن نمازی پرفضیلت‌تر /۵۵/ علاقه به زبان /۵۶/ سخنرانی ویژه /۵۷/ دو گفت‌وگوی آخر /۵۸/ نصیحتی برای مروجان دین /۵۹/ اشتیاق نسبت به تحصیل من /۶۱/ خاطرهٔ استثنایی /۶۲/

در باب احساسات ۶۵

علاقهٔ مردم به او /۶۵/ علاقه به کسب دانش /۶۶/ دوستدار ولایت /۶۷/ خدمت در راه امام حسین علیه‌السلام /۶۹/

قسمت دوم: دیده‌ها؛ آنچه در همراهی با پدر دیده‌ام ۷۱

در باب ایمان ۷۳

عبادت‌های پدر /۷۳/ دلبستگی به قرآن /۷۴/ انگشتر بدون نقش /۷۴/ قرآن و روضه و مداحی /۷۵/ خلوت بارانی /۷۶/ تجارت با خدا /۷۶/ هرچه هست از جانب

خداست /۷۷/ ارتباط با قرآن /۷۷/ بخشش پنهانی /۷۸/ یاد مرگ /۷۹/ ماه مبارک رمضان /۸۰/ باور به غیب /۸۲/

در باب اخلاق ۸۵

محبتشان نسبت به مردم /۸۵ / وقار آمیخته به لبخند /۸۷/ کم‌گوی و گزیده‌گوی /۸۸/ ترجمان اخلاق و تقوا /۸۹/ نیکی به پدر و مادر و صلهٔ رحم /۹۰/ آراستگی /۹۰/ موعظه می‌کرد، بی‌آنکه چیزی بگوید (تربیت غیرمستقیم) /۹۱/

در باب خانواده ۹۳

«سیدحسن نصرالله» یعنی چه؟ /۹۳/ مروری بر یک خاطره /۹۴/ شنوندهٔ خوب /۹۵/ قصه‌های پیامبران /۹۵/ پدربزرگ مهربان /۹۶/ موفقیت در کاری که دوست داشت /۹۷/ از کسی چیزی نمی‌خواست /۹۸/ تشویق به ازدواج زودهنگام /۹۸/

در باب احساسات ۱۰۱

تنها یک آرزو /۱۰۱/ علاقهٔ پدر به مطالعهٔ تاریخ /۱۰۱/ هم‌نشینان دوستی و جانفشانی /۱۰۲/ هم‌نشینی با علم و اهل آن /۱۰۳/ علما بر او اتفاق‌نظر داشتند /۱۰۴/

در باب جهاد ۱۰۵

شیرین‌تر از عسل /۱۰۵/ مجاهد کبیر /۱۰۵/ نمی‌فهمیدیم کی می‌خوابید؟ /۱۰۶/ مشقت هر روزه /۱۰۷/ واکنشی مقتدرانه /۱۰۸/

در باب مهارت‌ها ۱۰۹

طرز فکر منحصربه‌فرد /۱۰۹/ هنر تفکیک مسائل /۱۱۰/ هنر مطالعه کردن /۱۱۱/ گستردگی فرهنگ /۱۱۱/

دربارهٔ نویسنده ۱۱۳

مقدمهٔ مترجم

دوستش داشتم... از وقتی بچه‌مدرسه‌ای بودم و عادت داشتم هروقت خبری از لبنان و فلسطین پخش می‌شد، تصویرش را ببینم. از وقتی مامان، از او و حزب‌الله و حماس ـ که البته این‌طوری صدایشان نمی‌کرد ـ قصه می‌ساخت و رؤیای ایستادن در برابر ظلم و ادامه دادن مسیر امام حسین علیه‌السلام را قبل از خواب توی سرم می‌انداخت.

از سال‌های «نه غزه، نه لبنان»، که در دبیرستان با دوست و آشنا و معلم و معاون، کرسی آزاداندیشی راه می‌انداختیم و من با همان عقل نورس، در دفاع از او و آرمان‌ها و مسیرش حرف می‌زدم.

از وقتی به‌جای آهنگ‌های بی‌سروته آن دوره، آهنگ‌های مقاومتی جولیا بطرس گوش می‌دادم و بیروت، عروس بلاد عربی، یکی از محبوب‌ترین مقصدها برای سفرهای رؤیایی‌ام بود.

اما از وقتی که از زیر طاق قرآن حوزهٔ علمیه رد شدم

و قرار شد فقه و اصول و بدایة و نهایة بخوانم، فهمیدم بیشتر دوستش دارم.

فهمیدم بیشتر دوستش دارم؛ وقتی ادبیات عرب برایم جدی‌تر شد و سر کلاس مکالمهٔ عربی، همهٔ توانم را می‌گذاشتم که از سخنرانی‌هایش الگوبرداری کنم.

فهمیدم بیشتر دوستش دارم؛ وقتی قضیهٔ فلسطین برایم موضوعیت بیشتری پیدا کرد و در گیرودار مطالعه و بحث و پژوهش، تاریخ مقاومت و شکل‌گیری حزب‌الله را مطالعه کردم.

و آن صبح تاریک که خبر رسید جهان بعد از این از حضور گرم و صمیمی و مهربانش بی‌بهره است، تازه واقعاً فهمیدم چقدر دوستش داشته‌ام.

روزی که از دفتر انتشارات محترم امیرکبیر برای ترجمهٔ کتاب دلنشین *خاطراتی از پدرم* تماس گرفتند، آنقدر کار روی سرم ریخته بود که می‌توانستم با یک عذرخواهی ساده، پروندهٔ کار جدید را قبل از باز شدن ببندم، اما وقتی پای او در میان باشد که سید شهیدان مقاومت و عزیز دل همهٔ ما دوستداران امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، «نه» گفتن چندان کار ساده‌ای نیست و برعکس! وقتی نام او در میان باشد، تردیدها به اشتیاق بدل می‌شوند و روزیِ آدم، طور دیگری رقم می‌خورد.

کتاب *خاطراتی از پدرم*، دربرگیرندهٔ خاطرات سیدمحمدمهدی نصرالله، با پدر ارجمندشان، دبیرکل سابق حزب‌الله و سید شهیدان مقاومت، حضرت آیت‌الله شهید سیدحسن نصرالله است که به قلم خود ایشان به رشتهٔ تحریر درآمده است.

نویسنده در این کتاب خاطرات خود را در دو بخش «شنیده‌ها: آنچه از

پدر شنیده‌ام» و «دیده‌ها: آنچه در همراهی با پدر دیده‌ام» نوشته و سعی داشته‌است صمیمیت رابطهٔ خودش با پدر را با مخاطبان و دوستداران آن شهید عزیز و آن ابرمرد بلندآوازه به اشتراک بگذارد و زوایای پنهان آن شخصیت فقید و برجستهٔ جهان اسلام را به دوستدارانش معرفی کند.

ترجمهٔ این کتاب در نهمین روز از ماه مبارک رمضان سال ۱۴۴۷ هجری قمری، مصادف با هشتم اسفندماه ۱۴۰۴ و یک روز قبل از آغاز نبرد رمضان ـ نبرد ناجوانمردانهٔ آمریکا و اسرائیل با ایران عزیز ـ به پایان رسید و از آنجا که سیدحسن نصرالله با رهبر عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی و عالم جلیل‌القدر جهان اسلام، حضرت آیت‌الله‌العظمی امام سیدعلی حسینی خامنه‌ای دوستی دیرینه‌ای داشتند و چند خاطره از کتاب به ارتباط این دو رهبر عالی‌قدر مرتبط بود، به ناچار و با چشمانی اشک‌بار و قلبی آکنده از اندوه، در ویراست نهایی، همهٔ «مدظله‌العالی»های بعد از نام مبارک رهبر عزیز و شهیدمان را به قدس‌الله نفسه الزکیة بدل کردم و این، برای من سخت‌ترین بخش ترجمهٔ این اثر بود.

امید که این ترجمه قدمی هرچند کوچک در راستای معرفی مقام شامخ دبیرکل فقید حزب‌الله لبنان ـ که برادران همواره و همیشهٔ مردم شریف و غیور ایران‌زمینند ـ باشد و آرزو می‌کنم پرچم پیروزی دین خدا بر کفر و ظلم؛ به‌زودی در سراسر جهان اهتزاز پیدا کند و عاقبت همهٔ شیفتگان مکتب سرخ حسینی، شهادت در راه اعتلای کلمهٔ حق باشد.

والعاقبة للمتقین

بشری صاحبی

بهار ۱۴۰۵

مقدمهٔ نویسنده

کلماتی بر دیوارهٔ قلبم حک شده‌بودند و موقعیت‌هایی در یادم آتشی خاموشی‌ناپذیر برافروخته‌بودند.

نوشتن آن‌ها صرفاً ثبت اتفاقات گذرا نبود، بلکه ادای احترام به مردی بود که برای من هم پدر بود، هم معلم و هم الگو ، کسی که بذر دانش را در روحم کاشت و مشعل هدایت را از کودکی در ذهنم برافراشت.

چه زمزمه‌هایی که در گوشم خواند و چه لحظاتی از وقت مبارکش را به من اختصاص داد، طوری‌که خاطراتی فراموش‌نشدنی بر اعماق وجودم نقش بست.

تصمیم گرفتم این خاطرات را با شما که برای پدر شهیدم بسیار عزیز بودید، در میان بگذارم تا بتوانید سیمای ایشان را همان‌گونه که ما از نزدیک می‌شناختیم، تصور کنید؛ تصویری صمیمی و انسانی که در سخنرانی‌ها و دیدارهای عمومی از نگاه شما پنهان بود.

وقتی این صفحات را می‌نوشتم، خاطراتم با ایشان را درست مثل روز اول به یاد می‌آوردم. با همان

صداقت و سادگی، و بدون کم و زیاد. هرچند برخی از مطالبی که در این کتاب ذکر شده به‌طور خاص متوجه من است و شاید تعمیم آن به‌عنوان دستورالعمل عمومی برای همهٔ مردم، صحیح نباشد.

از آنجا که می‌خواستم این کتابچه چکیده‌ای مختصر برای خواننده باشد، آن را در قالب داستان‌هایی کوتاه تنظیم کردم که پرمغزند و به دل می‌نشینند و ما را به تفکر و پند گرفتن دعوت می‌کنند.

با این حال، برخی موقعیت‌ها مستلزم تفصیل و توصیف صحنه و پروراندن ایده در ساختار و زمان مقتضی بودند.

بدین‌ترتیب مطالب این کتاب که مشتمل بر ۸۲ داستان است را در دو محور تنظیم کردم:

«شنیده‌ها: آنچه از پدر شنیده‌ام» و «دیده‌ها: آنچه در همراهی با پدر دیده‌ام».

بخش اول شامل برخی از گفت‌وگوهایم با پدر است و بخش دوم شامل موقعیت‌هایی است که من شاهدشان بوده‌ام.

باشد که این عمل، که پیشکشی است ناقابل به پاس قدردانی و وفاداری نسبت به مردی صاحب فضل؛ که شناخت او {و شناساندنش}، حق بزرگی بر گردن همهٔ ماست؛ مقبول درگاه خداوند متعال قرار گیرد.

محمدمهدی نصرالله
بیروت، ۲۰۲۵

قسمت اول: شنیده‌ها
آنچه از پدر شنیده‌ام

در باب ایمان و اعتقادات

عدل الهی

سال ۲۰۱۷، شانزده ساله بودم که در مورد عدالت خداوند سؤالی داشتم. آن زمان فکر می‌کردم این سؤالی است که با شتاب‌زدگی نمی‌توان به آن پاسخ داد، و نیازمند زمینه‌سازی و تأملی ژرف و محتاج مقدمه‌های ذهنی و فکری است که باید قبل از رسیدن به پاسخ از آن‌ها عبور کرد. از آنجا که آدم به‌طور طبیعی وقتی سؤالی دارد، به اولین کسی‌که به عقل و دانش و درک او اعتماد دارد پناه می‌برد، من نیز به پدر عزیزم مراجعه کردم. با ایشان تماس گرفتم و پس از سلام و احوالپرسی گفتم: «سؤال مهمی دارم.»

جواب دادند: «بفرما! هر چه می‌خواهی بپرس.»

اما من باحالتی مردد گفتم: «صبر می‌کنم تا ببینمتان و سؤالم را حضوری مطرح کنم.»

بعد از مدت کوتاهی به دیدارشان رفتم و در حالی که کاغذ و خودکاری در دست داشتم، کنارشان

نشستم تا هرچه را می‌شنوم، یادداشت کنم. من به ثبوت عدل برای خداوند باور داشتم، اما به‌دنبال پاسخی منطقی بودم که در کنار باور قلبی، عطش عقل را سیراب کند.

یکی از سؤالاتم این بود: «اینکه بعضی از انسان‌ها دچار معلولیت هستند و بقیهٔ انسان‌ها سالمند، عدالت خدا را نقض نمی‌کند؟»

پدر با خونسردی به من نگاه کردند و جواب دادند: «بعضی از رنج‌های دنیا، نتیجهٔ رفتار خود انسان‌هاست. خداوند متعال هرگز به کسی ستم نمی‌کند و هر که حقی داشته باشد، به آن می‌رسد، اگر در این دنیا هم نرسد، در برزخ و قیامت به حقش می‌رسد. خداوند متعال به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.»

پدر ادامه دادند: «همین رنج‌های دنیا گاهی مایهٔ خیر و صلاحند و برای کسانی که به آن مبتلایند، برکات زیادی به دنبال دارند، و پاداش معنوی و حتی گاهی دنیوی دارند که انسان به مرور زمان به آن پی می‌برد.»

کلماتی مختصر، اما سرشار از عمق و روشنی و بی‌نیاز از هرگونه توضیح و تفصیل. پاسخ‌هایی صریح، دقیق و استوار که در آنِ واحد بر عقل و دل می‌نشست و برای نوجوانی شانزده‌ساله که پیشینهٔ تحصیلات حوزوی نداشت هم، خیلی معنادار بود.

غلو

یک دوره، مباحثی در باب مقام اهل‌بیت و معصومین علیهم‌السلام رواج یافته